

مسأله تصادف اخلاقی تأملی در دیدگاه مایکل مور

بهرام علیزاده^۱

چکیده

نیگل و ویلیامز معضل «تصادف اخلاقی» را محصول تعارض میان باور به اصل کنترل و فعالیت‌های اخلاقی می‌دانند. برخی معتقدند که این مسأله‌ای واقعی و حل نشده در فلسفه معاصر است؛ اما همه با این سخن موافق نیستند. مایکل مور مدعی است که مسأله تصادف اخلاقی همان مسأله سستی اراده آزاد است و به خودی خود مسأله‌ای اصیل بشمار نمی‌آید. مور همچنین مدعی است که معنایی از کنترل که نیگل در صورت‌بندی مسأله تصادف اخلاقی استفاده می‌کند، نادرست است. به نظر او این مفهوم ناهمساز گرایانه از کنترل، مبنی بر اینکه کنترل نتیجه نیازمند کنترل بر همه عوامل ضروری به وجود آورنده نتیجه است، در ارزیابی‌های اخلاقی روزمره کاربردی ندارد. در بخش نخست مقاله، ضمن صورت‌بندی مسأله تصادف اخلاقی، به این سؤال پرداخته خواهد شد که اساساً چگونه باید این مسأله را فهمید. در بخش دوم، مدعی مور در خصوص معنای همساز گرلیئه کنترل تحلیل و بررسی می‌شود. این دو مدعا مستقل از هم صورت‌بندی شده است چرا که به نظر نگارنده اولی درست و دومی نادرست است.

واژگان کلیدی: تصادف اخلاقی، اصل کنترل، پیامد، همساز گرایی، مور.

❖ تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۸

۱. استادیار گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی دانشگاه خوارزمی تهران، bahramalizade@khu.ac.ir

مقدمه

برنارد ویلیامز (Williams, 1981) و تامس نیگل (Nagel, 1979) در مقاله‌هایی جداگانه مدعی شده‌اند که برخلاف آنچه عموماً تصور می‌شود، اخلاق از تصادف مصون نیست. این مسأله که با عنوان تصادف یا شانس اخلاقی^۱ شناخته می‌شود، محصول تعارض میان شهودهای اخلاقی و واقعیت‌های زندگی اخلاقی است. به دو گزاره زیر توجه کنید:

- ۱- انسان‌ها نسبت به اموری که در کنترلشان نیست به لحاظ اخلاقی مسئول نیستند.
 - ۲- ما در زندگی روزمره دیگران را برای اموری که در کنترلشان نیست، مستحق سرزنش اخلاقی می‌دانیم.
- گزاره ۱ بیان‌گر دسته‌ای از شهودهای اخلاقی است که می‌گویند ارزیابی‌های اخلاقی درست چگونه باید باشد. مشهورترین صورت‌بندی این شهود در نقل قول زیر از کانت بیان شده است:

«خواست خوب نه به دلیل نتیجه یا آثار خود، یا شایستگی‌اش برای رسیدن به غایتی مطلوب، بلکه صرفاً به حکم اراده [ای که موجب آن شده است] خوب دانسته می‌شود، یعنی به خودی خود خوب است» (Kant 1784/1998, 4:394).

در اندیشه کانت مفهوم قصد^۲ در مرکز ارزیابی‌های اخلاقی قرار دارد. فعلی که با قصد خوب انجام شده باشد حتی اگر در اثر عوامل تصادفی به نتایج بد منجر شود شایسته سرزنش اخلاقی نیست. این خلاف شهود است که افراد را برای نتایج تصادفی که ناخواسته هستند سرزنش کنیم. نتایج تصادفی کنترل‌پذیر نیستند و از آنجا که «باید» مستلزم «توانستن» است لذا ما مسئولیتی در قبال پیامدهای ناخواسته نداریم. نیگل این آموزه کانتی را ذیل «اصل کنترل» (CP) صورت‌بندی می‌کند (Nagel, 1979, 25). اصل کنترل می‌گوید که شخص S به لحاظ اخلاقی مسئول X است تنها اگر بر X کنترل داشته

۱. در این مقاله از معادل شانس و تصادف - هر دو به معنای امر غیرکنترلی - استفاده شده است. معادل بخت اخلاقی نیز توسط برخی برای اشاره به این مسئله بکار گرفته شده است.

باشد. اصل کنترل مستلزم آن است که نباید تفاوت‌های شانسی یا تصادفی مبنای ارزیابی‌های متفاوت اخلاقی قرار گیرند.

گزاره ۲ بیانگر واقعیتی از زندگی روزمره است و نشان می‌دهد که انسان‌ها چگونه ارزیابی‌های اخلاقی‌شان را شکل می‌دهند. واقعیت‌های زندگی روزمره دست کم در نگاه نخست حاکی از آن است که ما دیگران را حتی در قبال اموری که در کنترلشان نیست مستحق سرزنش اخلاقی می‌دانیم. نمونه‌های واقعی زیادی به سود گزاره ۲ وجود دارد. فرض کنید دو راننده‌ای که هیچ کدام به تازگی ترمز خودرو خود را کنترل نکرده‌اند در شرایط کاملاً یکسان کنترل ماشین خود را از دست داده و از جاده خارج می‌شوند (مثال مشهور نیگل). خروج راننده a از جاده به مرگ عابری که به نحو اتفاقی از کنار جاده عبور می‌کرده می‌انجامد ولی حادثه مشابه توسط راننده b هیچ سانحه دیگری در پی ندارد زیرا در آن لحظه هیچ عابری در مسیر او قرار نگرفته بود (که اگر قرار می‌گرفت این سانحه نیز به حادثه‌ای مرگبار بدل می‌شد). تفاوت میان a و b چیزی ورای کنترل آنهاست زیرا وجود عابر در مسیر راننده a و نبود آن در مسیر راننده b امری کاملاً اتفاقی بوده است. واقعیت این است که بسیاری از ما به لحاظ اخلاقی راننده a را مستحق سرزنش بیشتری می‌دانیم با آنکه تنها فرق میان a و b امری شانسی بوده است. موجه بودن ارزیابی اخلاقی متفاوت در این شرایط به این معناست که شانس در ساحت اخلاق دخیل است. نیگل البته به مثال‌های دیگری هم اشاره می‌کند؛ مثال قاتل موفق و قاتل ناموفق^۱ و مثال آلمانی‌های معاصر نازی از آن جمله‌اند.^۲ در مثال نخست، شخصی که در

۱. روشن است که اطلاق وصف «قاتل» برای شخص ناموفق غیردقیق و از باب مسامحه است.

۲. برخلاف نیگل، برنارد ویلیامز به مثال‌های متعددی اشاره نمی‌کند؛ مثالی که ویلیامز به آن اشاره می‌کند ماجرای خیالی زندگی نقاش مشهور پل گوگن است (Williams, 1981, 23)؛ گوگن با یک قمار اخلاقی مواجه است؛ او باید تصمیم بگیرد که خانواده‌اش را ترک کند تا مهارت‌هایش را افزایش دهد یا به خانواده‌اش متعهد باقی بماند. با توجه به نتیجه‌ای که از این تصمیم گوگن حاصل می‌شود، قضاوت‌های اخلاقی ما در خصوص درستی یا نادرستی تصمیم گوگن متفاوت خواهد بود.

انجام قتل موفق شده را سزاوار سرزنش بیشتری می‌دانیم تا شخصی که در اقدام خود ناموفق بوده است، حتی اگر شکست او به این دلیل باشد که مثلاً پای قربانی در لحظه آخر لغزیده و یا سرعت باد مسیر گلوله را تغییر داده است. در مثال دوم، نیکل نشان می‌دهد که برخی از تصمیم‌ها محصول شرایطی است که تحت کنترل فاعل نیستند اما مبنای قضاوت‌های اخلاقی متفاوت قرار می‌گیرند. فرض کنید شرایط سیاسی و اجتماعی زمان آلمان نازی به گونه‌ای است که شهروندان آن به‌طور معمول مجاب به همکاری با نازی‌ها می‌شوند. اینکه آن دسته از شهروندان آلمان در آن دوره تاریخی تحت حاکمیت نازی‌ها زندگی کرده‌اند امری و رای کنترل آن‌ها بوده است. همین مردم اگر در آن دوره در جایی دیگر و با شرایط اجتماعی متفاوت زندگی می‌کردند - مثلاً برای کار به آرژانتین یا هر جای دیگری سفر می‌کردند - احتمالاً زندگی کمابیش اخلاقی می‌داشتند. از آن سو، هر کس دیگری هم اگر به جای آن‌ها در آلمان نازی زندگی می‌کرد به‌طور معمول حامی نازی‌ها می‌شد. نکته‌ای که نیکل به آن اشاره می‌کند این است که اگر ارزیابی‌های اخلاقی ما نسبت به این دو گروه متفاوت باشد و این ارزیابی متفاوت موجه هم باشد به این معناست که ما بر مبنای اموری غیرکنترلی ارزیابی‌های اخلاقی متفاوتی را موجه می‌دانیم.

چه بسا کسی برخی از این مثال‌ها را نپذیرد و معتقد باشد که مثلاً شرایط متفاوت فاعل هیچ‌گاه توجیه‌گر اعمال نادرست او نیست؛ اما دست کم نیکل معتقد است که پذیرش هم‌زمان گزاره ۱ (شهود اخلاقی) و گزاره ۲ (واقعیت اخلاقی) ما را با وضعیتی متناقض مواجه می‌کند. به نظر او این دست مثال‌ها سؤالی کلیدی در باب ارزیابی‌های اخلاقی طرح می‌کنند مبنی بر اینکه «شانس می‌تواند تفاوت اخلاقی معنادار ایجاد کند؟». تردیدی نیست که شانس بر جنبه‌های مختلف زندگی ما تأثیرات انکارناشدنی دارد. برخی از ما به لحاظ مالی ثروتمند و برخی فقیر، بعضی به لحاظ جسمی سالم و بعضی دیگر مریض به این دنیا می‌آییم، ولی ظاهراً اموری از این دست نباید هیچ برتری اخلاقی برای واجدین آن‌ها ایجاد کند زیرا اخلاق ساحتی است که مصون از بخت و

اقبال است. به هر روی، مثال‌های نیگل در فلسفه معاصر بسیار مهم تلقی شده و مباحث پرچالشی در پی داشته است. تا آنجا که این مسئله - که از آن به «تضاد اخلاقی» تعبیر می‌شود- از مسائل به روز و داغ متافیزیک اخلاق به شمار می‌آید و فیلسوفان معاصر کوشیده‌اند با رویکردهای متفاوت راه‌حلی برای آن بیابند. یکی از این راه‌حل‌ها از آن مایکل مور^۱ است. در این مقاله مدعای مور دو بخشی فهم و صورت‌بندی شده است: بخش نخست مدعای او این است که مسئله تضاد اخلاقی اگر با محوریت مفهوم کنترل صورت‌بندی شود - چنانکه نیگل نیز چنین می‌کند - دیگر مسئله مستقل و جدیدی به حساب نمی‌آید بلکه درنهایت تحویل‌پذیر به مسئله قدیمی اراده آزاد است؛ و بخش دوم مدعای او این است که با پذیرش معنایی همساز گرایانه از کنترل می‌توان پاسخی درخور به مسئله تضاد اخلاقی فراهم کرد. در بخش دوم مقاله به مدعای اول و در بخش سوم به مدعای دوم او پرداخته خواهد شد.

۱. آیا مسئله تضاد اخلاقی مسئله مستقل و جدیدی است؟

مایکل مور معتقد است که برخلاف آنچه عموماً پنداشته می‌شود مسئله تضاد اخلاقی مسئله‌ای جدید در فلسفه معاصر نیست. ما در مواجهه با این مسئله با همان معضله‌هایی روبرویم که از دیرباز در مسئله اراده آزاد با آن‌ها مواجه بوده‌ایم.

«هیچ‌چیز جدیدی در بحث بد نام‌گذاری شده «تضاد اخلاقی» وجود ندارد که قبلاً در بحث اراده آزاد (برای قرن‌ها) مورد بحث قرار نگرفته باشد» (Moore, 2009: 25).

توجه به این نکته - چگونگی فهم مسئله تضاد اخلاقی - بسیار مهم است زیرا اگر بپذیریم که مسئله مستقل و جدیدی به نام تضاد اخلاقی وجود ندارد نحوه مواجهه ما با مسئله متفاوت خواهد بود. به همین دلیل بسیاری از فیلسوفان پیش از پاسخ به این معضله

1. Michael Moore: <https://law.illinois.edu/faculty-research/faculty-profiles/michael-s-moore/#about>

نخست صورت‌بندی موردنظر خود از مسأله را تقریر می‌کنند. مور نیز چنین می‌کند. به نظر او مسأله تصادف اخلاقی مسأله‌ای واقعی و مستقل نیست:

«پیش از تلاش برای حل معضل تصادف اخلاقی نخست باید ببینیم که می‌توان آن را منحل کرد به این صورت که نشان دهیم این مسأله اصلاً مسأله‌ای واقعی نیست» (Moore, 1997: 211).

برای بررسی درستی یا نادرستی مدّعی مور، نخست لازم است تا معیاری برای فهم معنای تصادف یا شانس در اختیار داشته باشیم. هیچ اتفاق‌نظری در خصوص تعریف درست مفهوم شانس در میان فیلسوفان این حوزه وجود ندارد. دست‌کم سه نظریه رقیب برای فهم شانس مطرح است که مسأله تصادف اخلاقی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یکی از این راه‌ها استفاده از مفهوم ریاضیاتی احتمال^۱ است. نیکلاس رشر - مهم‌ترین مدافع فلسفی این دیدگاه - معتقد است که رویدادی شانس است که وقوع آن نامحتمل باشد (Rescher 1995 p.211). مطابق این دیدگاه، میزان شانس بودن رویداد E را می‌توان با فرمول زیر نشان داد:

$$\lambda(E) = \Delta(E) \times \text{pr}(\text{not-}E)$$

بر اساس فرمول بالا، میزان شانس بودن رویداد E تابعی از نامحتمل بودن E و اهمیت آن است.^۲ یک رویداد نسبتاً نامحتمل بسیار مهم همان اندازه شانس است که یک رویداد بسیار نامحتمل و کم‌اهمیت. پس مهم‌ترین و نامحتمل‌ترین رویدادها، شانس‌ترین آن‌ها هم هستند. از آن سو، رویدادهای محتمل غیر مهم اصلاً به وصف شانس بودن متصف نمی‌شوند.

اما این تنها راه شناسایی شانس بودن یک رویداد نیست. طرفداران نظریه موجهاتی^۳ معتقدند که وقوع یک رویداد تنها در صورتی شانس است که در نزدیک‌ترین

1. probability

۲. میزان شانس بودن با نماد (λ) و میزان اهمیت با علامت $\Delta(E)$ نشان داده شده است.

3. Modal theory

جهان‌های ممکن به شکست بیانجامد^۱. پریچارد - مدافع مشهور این دیدگاه - در شانس را این‌گونه تعریف می‌کند:

«رویدادی شانس [تصادفی] به حساب می‌آید که در جهان بالفعل رخ دهد ولی در تعداد زیادی از نزدیک‌ترین جهان‌های ممکن با شرایط پیشین یکسان رخ ندهد»
(Pritchard 2005 p. 128).

بنابراین دیدگاه، وقوع رویداد E در جهان بالفعل شانس به حساب می‌آید مشروط بر اینکه آن رویداد، با حفظ شرایط اولیه یکسان، در تعداد زیادی از جهان‌های ممکن رخ ندهد.

اما برای فهم معنای شانس راهکار سومی هم مطرح است که از سوی خود طراح مسئله تصادف اخلاقی، یعنی توماس نیگل بیان شده است.^۲ مطابق این دیدگاه، رویداد E برای فاعل a شانس به حساب می‌آید اگر و تنها اگر وقوع E - از جهات مربوط - بیرون از کنترل a باشد. تعریف ویژگی «شانسی» به ویژگی «غیرکنترلی» بارها در مقاله نیگل تکرار می‌شود:

«تصادف اخلاقی به این معناست که جنبه مهمی از فعل فاعل بیرون از کنترل اوست، باوجوداین، ما او را از همان جنبه مورد ارزیابی اخلاقی قرار دهیم»
(Nagel, 1979: 26).

پس از نیگل، بسیاری به تبع او مسئله تصادف اخلاقی را بر مبنای اصل کنترل فهمیده‌اند هرچند که برخی تعریف او از شانس را نیازمند بازسازی و اصلاح دانسته‌اند. برای مثال، نیل لوی معتقد است که قید «غیرکنترلی بودن» هرچند برای تعریف شانس لازم است ولی کافی نیست. او قید «اهمیت» را نیز به این تعریف می‌افزاید؛ زیرا غیر مهم

۱. نظریه موجهاتی در خصوص شانس در میان معرفت‌شناسان مشهور است چراکه شانس همواره مهم‌ترین معضل پیش روی معرفت‌شناسان بوده است (Hales, 2014) و از آن به شانس معرفتی تعبیر می‌شود. به نحو کاملاً شانس «باور صادق شما به راحتی می‌تواند کاذب از آب درآید» (Pritchard, 2012: 272)؛ اما رویدادهایی که به لحاظ موجهه صلب هستند نمی‌توانند شانس باشند همان‌طور که معرفت باور صادقی است که در جهان‌های ممکن نزدیک به راحتی کاذب نشود.

۲. برای مثال نک: (Zimmerman, 1993: 231, note 8) (Greco, 1995: 83).

بودن رویداد E مانع از آن است که به وصف شانسی بودن یا حتی غیرشانسی بودن متصف شود (Levy, 2011: 36). برای فهم تمایز این دیدگاه از دیدگاه موجهه این نکته اساسی است که قید «اهمیت» در این دیدگاه به نحو احتمال باورانه یا موجهه فهمیده نشود. قید «اهمیت» در اینجا باید به مثابه شرط تلقی شود، شرطی که محدوده کنترل را مشخص می‌کند؛ بنابراین می‌توان تعریف کنترل-محور شانس را این گونه بیان کرد؛ وقوع رویداد E برای شخص a شانسی یا تصادفی است اگر و تنها اگر: ۱- رویداد E برای a دارای ارزش (مثبت یا منفی) باشد و ۲- وقوع E بیرون از کنترل a باشد. شانس به این معنا ذو مراتب است؛ یعنی می‌توان با توجه به اندازه ارزش E برای شخص a و نیز بسته به میزان کنترل a بر E ، شانس را به درجات مختلف دسته‌بندی کرد.

باید به این نکته نیز توجه داشت که هر سه نظریه یادشده در برخی از موارد نتیجه یکسان به بار می‌آورند اما تبیین آن‌ها از اینکه چرا یک رویداد شانسی است متفاوت است. نمونه «برنده شدن در لاتاری» را در نظر بگیرید. فرض را بر این می‌گذاریم که برنده شدن در لاتاری رویدادی مهم برای شماست. از سویی، می‌دانیم که لاتاری تحت کنترل شما اداره نمی‌شود و برنده شدن در آن نتیجه بخت و اقبال است. بنا بر قرائت کنترل-محور، برنده شدن شما در لاتاری رویدادی شانسی به شمار می‌آید. خوانش احتمالاتی نیز شما را بسیار خوش شانس می‌داند اما تبیین این خوانش از شانسی بودن این رویداد این است که اولاً برنده شدن در این مسابقه برای شما اهمیت بالایی داشته و ثانیاً وقوع این رویداد بسیار نامحتمل بوده است؛ و در نهایت، تبیین خوانش موجهه‌ای از شانسی بودن این رویداد این است که در نزدیک‌ترین جهان‌های ممکن شما برنده لاتاری نخواهید بود لذا برنده شدنتان در جهان بالفعل رویدادی شانسی به شمار می‌آید.

اما می‌توان مواردی را یافت که بر اساس برخی از این نظریه‌ها یک رویداد شانسی به حساب آید و بر اساس برخی دیگر از نظریه‌ها غیرشانسی. میزان ثابت گرانشی^۱ جهان G را در نظر بگیرید. دانشمندان معتقدند وجود حیات بر روی زمین به میزان این

1. gravitational constant

ثابت بستگی دارد. مقدار کنونی G یک ضرورت قانونی^۱ به حساب می‌آید زیرا تابع قوانین طبیعت است و تنها در یک جهان ممکن دور محتمل است که قوانین طبیعت متفاوت باشد. این یعنی میزان کنونی G از احتمال^۱ برخوردار است. بر اساس نظریه احتمال باورانه و نظریه موجهه، میزان کنونی G و به تبع آن وجود حیات بر روی زمین مسأله‌ای شانسی به حساب نمی‌آید. ولی نظریه کنترل-محور قاعداً باید میزان G و پیدایش حیات بر روی زمین را مسأله‌ای شانسی بداند چرا که ما هیچ کنترلی بر میزان آن و طبعاً پیدایش حیات بر روی زمین نداریم. حال اگر کسی این را خوش شانسی بداند که مقدار ثابت گرانشی^۲ حیات را ممکن کرده است، باید بپذیرد که نظریه احتمال باورانه و نظریه موجهه قادر نیستند شانسی بودن آن را تبیین کنند. عکس این مطلب را هم می‌توان نشان داد؛ رویداد طلوع خورشید در صبح فردا را در نظر بگیرید. می‌توان بر اساس ضرورت فیزیکی قوانین طبیعت، به نحو معقولی نشان داد که طلوع خورشید در صبح فردا یک رویداد شانسی نیست. نظریه احتمال باورانه و نظریه موجهه به خوبی قادر به تبیین شانسی نبودن این رویداد هستند ولی نظریه کنترل-محور در تبیین آن ناکام است.

از میان سه نظریه بالا، مور مسأله تصادف اخلاقی را در بستر نظریه سوم و بر اساس مفهوم کنترل می‌فهمد. برای فهم و بررسی مدعای نخست مور لازم است صورت‌بندی‌ای از مسأله تصادف اخلاقی بر مبنای مفهوم کنترل ارائه شود، اما پیش از آن باید به نکته مهمی اشاره شود که خود نیگل نیز در طرح مسأله به آن توجه کرده است. مسأله تصادف به نتیجه افعال محدود نمی‌شود و جنبه‌های دیگر عاملیت فاعل را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این معنا، هیچ تفاوت اساسی میان انواع مختلف تصادف که نیگل به آن‌ها اشاره می‌کند وجود نخواهد داشت (Nagel, 1979: 28). برای روشن شدن مطلب باید بدانیم که نیگل میان چهار گونه تصادف تمایز قائل می‌شود که در ارزیابی‌های اخلاقی دخیل‌اند:

الف. تصادف نتیجه‌ای^۲: در زندگی واقعی گاهی شخص برای نتایج غیرقابل کنترل

1. nomological necessity
2. Resultant Luck

عملش مورد ارزیابی اخلاقی قرار می‌گیرد.

ب. تصادف شرایطی^۱: در زندگی واقعی گاهی شخص برای شرایطی که به نحو شانس در آن قرار گرفته است مورد ارزیابی اخلاقی قرار می‌گیرد.

ج. تصادف قوام‌بخش^۲: در زندگی واقعی گاهی شخص برای ویژگی‌های اخلاقی که شخصیت او را قوام بخشیده‌اند و ناخواسته بر او تحمیل شده‌اند—مثلاً از طریق تربیت والدین یا وارثت و...—مورد ارزیابی اخلاقی قرار می‌گیرد.

د. تصادف علی^۳: در زندگی واقعی گاهی شخص برای افعالی که توسط شرایط پیشین متعین شده‌اند مورد ارزیابی اخلاقی قرار می‌گیرد.

تقسیم چهارگانه نیگل سبب شده تا بسیاری بر همین مبنا، رویکردی متفاوت نسبت به انواع مختلف تصادف اتخاذ کنند، به این معنا که برخی از آن‌ها را بپذیرند و برخی را انکار کنند؛ اما نکته‌ای که در خصوص انواع چهارگانه تصادف باید لحاظ کرد این است که می‌توان تمایزی واضح میان تصادف نتیجه‌ای و دیگر انواع تصادف قائل شد. تصادف نتیجه‌ای پس از فعل رخ می‌دهد و رویدادهایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که بعد از وقوع فعل رخ می‌دهند درحالی‌که انواع دیگر تصادف پیش از فعل رخ می‌دهند و رویدادهای پیش از فعل را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از قضا تصادف نتیجه‌ای همان معنایی از تصادف است که کانت به شدت با دخالت آن در اخلاق مخالفت کرده و در میان فیلسوفان معاصر نیز توجهات بیشتری را به خود جلب کرده است؛ اما نکته مهم‌تر اینکه تقسیم چهارتایی نیگل به اذعان خودش غیردقیق و تقریبی است (Nagel, 1979: 28). اگر مسأله تصادف اخلاقی را بر مبنای مفهوم کنترل بفهمیم، انواع چهارگانه تصادف، از این حیث که جنبه‌های مختلف عاملیت را تحت الشعاع قرار می‌دهند تفاوت عمده‌ای با هم ندارند؛ زیرا افعال ما علاوه بر اینکه نتایج و پیامدهایی به بار می‌آورند، خودشان نیز نتیجه مجموعه‌ای از رویدادهای پیشین هستند. سه گونه اخیر تصادف—یعنی شرایطی،

-
1. Circumstantial Luck
 2. Constitutive Luck
 3. Causal Luck

قوام‌بخش و علی - همگی این مدعای مشترک را طرح می‌کنند که افعال ما محصول رویدادهای پیشینی است که بسیاری از آن‌ها بیرون از کنترل ما هستند. لذا پذیرش این سه نوع از تصادف به همان اندازه برای عاملیت اصیل فاعل خطرناک است که پذیرفتن تصادف نتیجه‌ای خطرناک است. قبول هر کدام از آن‌ها می‌تواند به این معنا باشد که «چیزی یا تقریباً چیزی که تحت کنترل شخص باشد باقی نماند.» (Nagel, 1979: 26) یا به قول نیگل پذیرش آن‌ها مستلزم آن است که «محدوده فاعلیت اصیل و ارزیابی اخلاقی مجاز را [...] بی‌اندازه کوچک کنیم» (Nagel, 1979: 35). اگر این سخن درست باشد، یعنی اگر خطر مشترک همه گونه‌های تصادف را بتوان بر اساس مفهوم کنترل فهم کرد و از این جهت تفاوت عمده‌ای میان تصادف نتیجه‌ای و دیگر اقسام تصادف نباشد، آنگاه صورت‌بندی زیر را می‌توان از مسئله تصادف اخلاقی بیان کرد:

(۱) اخلاق به نتایج تعلق نمی‌گیرد. (زیرا نتایج اموری غیرکنترلی هستند).

(۲) اگر نتایج (به دلیل غیرکنترلی بودن آن‌ها) مشمول ارزیابی اخلاقی قرار نگیرند، ما نسبت به هیچ فعلی مسئولیت اخلاقی نخواهیم داشت (زیرا افعال ما نتیجه مجموعه‌ای از رویدادهای پیشین هستند که بسیاری از آن‌ها از کنترل ما بیرون‌اند).

(۳) پس فعلی وجود ندارد که ما نسبت به آن مسئولیت اخلاقی داشته باشیم.^۱

صورت‌بندی بالا این ویژگی را دارد که همه گونه‌های تصادف را در قالب معضلی واحد لحاظ می‌کند. در ادامه مقاله مفهوم «تصادف نتیجه‌ای» مبنای بحث قرار می‌گیرد، با این پیش‌فرض که از منظر مفهوم کنترل، انواع چهارگانه تصادف تفاوت عمده‌ای با هم ندارند و مطالبی که ارائه می‌شود احتمالاً در پاسخ به هر چهار گونه تصادف کارایی دارند.

دو رویکرد کلی در مواجهه با صورت‌بندی بالا متصور است: نخست آنکه استدلال بالا را استدلالی در قالب وضع مقدم (یعنی مطابق صورت‌بندی فعلی) فهم کنیم و دوم آنکه با کمی تغییر آن را استدلالی از نوع رفع تالی در نظر بگیریم. در استدلال وضع

۱. این صورت‌بندی از این مقاله است: (Schmidt, T. 2013)

مقدم با قبول مقدمات (۱) و (۲) گزاره (۳) نتیجه می‌شود. اگر کسی این گونه استدلال کند می‌پذیرد که پدیده تصادف اخلاقی واقعی است و عاملیت واقعی مفهومی فاقد مصداق است.^۱ مفاد مقدمه (۱) همان چیزی است که اصل کنترل می‌گوید که به نظر بسیاری اصلی شهودی است. مقدمه (۲) محتوای اصل کنترل را از نتایج به خود افعال گسترش می‌دهد؛ و در گزاره (۳) نتیجه می‌شود که هیچ فعلی در کنترل فاعل نیست زیرا می‌توان در مورد هر فعلی نشان داد که انجام آن دست کم از برخی جنبه‌ها بیرون از کنترل فاعل است. پس این استدلال می‌گوید فاعل نسبت به هیچ کدام از افعالش مسئولیت اخلاقی ندارد.

اما اگر کسی استدلال بالا را نپذیرد می‌تواند آن را به استدلالی از نوع رفع تالی بدل کرده و نتیجه‌ای متفاوت بگیرد. طرفدار استدلال رفع تالی می‌تواند با قبول گزاره (۲) و نقیض گزاره (۳) نقیض گزاره (۱) را نتیجه بگیرد. کسی که این گونه استدلال می‌کند در واقع می‌پذیرد که نتایج افعال در ارزیابی‌های اخلاقی دخیل‌اند و ما نیز نسبت به آن‌ها دست کم تا حدودی کنترل داریم هرچند که تا حدودی تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار دارند. همان‌طور که افعال ما نیز با آنکه بی‌تأثیر از عوامل بیرونی نیستند تا حدودی تحت کنترل ما هستند؛ بنابراین استدلال، پدیده‌ای به نام تصادف اخلاقی اصلاً وجود ندارد زیرا میزان کنترل‌پذیری نتایج به اندازه‌ای است که می‌توان مسئولیت‌پذیری اخلاقی را بر آن بنا کرد.

نکته مهم اینجاست که هر دوی این مسیرها همان راه‌حل‌های استاندارد هستند که در مسأله اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی مطرح‌اند. مسأله سنتی اراده آزاد در نسبت با مسئولیت اخلاقی این است؛ اگر دترمینیسم صادق باشد و اگر صدق دترمینیسم - آن گونه که ناهمسازگرایان^۲ معتقدند - اصل کنترل را زائل کند آنگاه باید پذیرفت که

۱. با آنکه به نظر می‌رسد صورت‌بندی مسئله از نظر نیگل همین صورت‌بندی است، اما او نتیجه این استدلال را قبول ندارد و همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد صرفاً اذعان می‌کند که پذیرفتن هر دو گزاره ۱ و ۲ ما را در وضعیتی پارادوکسیکال قرار می‌دهد (Nagel 1979, 27).

هیچ کدام از ارزیابی‌های اخلاقی ما درست نیستند؛ اما اگر تعارضی میان اصل کنترل و دترمینیسم وجود نداشته باشد - آن گونه که همسازگرایان^۱ معتقدند - خللی در ارزیابی‌های اخلاقی پدید نمی‌آید. اختلاف نظر این دو گروه بر سر این است که چه میزانی از کنترل (اختیار) برای تحقق مسئولیت اخلاقی لازم و کافی است. چه شرایطی این کنترل را زائل می‌کند؟ پاسخ به این مسئله همان پاسخ به مسئله تصادف اخلاقی است. به بیان دیگر، معضلی که در مسئله اراده آزاد مطرح می‌شود همانی است که در مسئله تصادف اخلاقی نیز مطرح است و آن چیزی نیست جز ارائه مفهومی معقول از شرایط کنترل‌پذیری. به این ترتیب، مسئله تصادف اخلاقی تنها یک وجه (وجه اخلاقی) از وجوه مسئله اراده آزاد خواهد بود.

تقسیم‌بندی مشهور مایکل زیمرمن در خصوص کنترل محدود^۲ و کنترل فراگیر^۳ به روشن‌تر شدن مطلب کمک می‌کند:

کنترل محدود: شخص A کنترل محدود بر رویداد e دارد اگر بتواند باعث و یا مانع وقوع آن شود.

کنترل فراگیر: شخص A کنترل نامحدود بر رویداد e دارد اگر کنترل محدود بر تمام رویدادهایی داشته باشد که شرط وقوع رویداد e هستند (Zimmerman, 1993: 219).

تمایز میان کنترل محدود و کنترل فراگیر بر این اساس بنا شده است که فاعل توانایی کنترل بر شرایط پیشین پدیدآورنده رویداد e را دارد یا نه. اگر فاعل چنین توانایی‌ای داشته باشد از کنترل فراگیر برخوردار خواهد بود و در غیر این صورت کنترل او محدود خواهد بود. همان‌طور که پیداست این تقسیم‌بندی نیز بر اساس میزان کنترل فاعل شکل گرفته است؛ یعنی همان معیاری که همسازگرایان و ناهمسازگرایان را از هم تفکیک می‌کند. البته در خصوص اینکه مفهوم کنترل محدود به‌طور کامل بر کنترل

-
1. compatibilists
 2. restricted
 3. unrestricted

همساز‌گرایانه و کنترل‌فراگیر بر کنترل‌ناهمساز‌گرایانه تطبیق کند تردیدهایی وجود دارد اما تردید مذکور این فرضیه را مخدوش نمی‌کند که مسأله اصلی اختلاف بر سر مفهوم کنترل و شرایط لازم و کافی آن است. با این توضیح، اگر این تردیدها را کنار گذاشته و کنترل‌همساز‌گرایانه^۱ را معادل با کنترل محدود و کنترل‌ناهمساز‌گرایانه را معادل با کنترل‌فراگیر در نظر بگیریم، می‌توان مسأله تصادف اخلاقی را در پرتو همساز‌گرایی و ناهمساز‌گرایی مورد بازبینی قرار داد:

طرفداران کنترل همساز‌گرایانه: «برای تحقق مسئولیت اخلاقی نسبت به یک نتیجه نیازی نیست تا همه عوامل ممکن‌کننده آن نتیجه را تحت کنترل داشته باشیم» (Moore, 2009: 25).

طرفداران کنترل ناهمساز‌گرایانه: «برای تحقق مسئولیت اخلاقی نسبت به یک نتیجه لازم است بر آن کنترل‌فراگیر داشته باشیم به این معنا که بتوانیم بر همه عوامل پدیدآورنده یا ممانعت‌کننده آن نتیجه تأثیر علی داشته باشیم» (ibid).

برخی خوانش‌ها از ناهمساز‌گرایی بر آن است که تحقق مسئولیت اخلاقی در گرو کنترل‌فاعل بر همه شرایط پیشین یک رویداد است. تعبیر دیگری از اینکه ناهمساز‌گرایی به کنترل‌فراگیر نیازمند است؛ اما همساز‌گرایان معتقدند که مسئولیت اخلاقی صرفاً به کنترل محدود نیاز دارد. این ملاحظات نشان می‌دهد که مواجهه با مسأله تصادف اخلاقی برمی‌گردد به اینکه اصل کنترل را چگونه بفهمیم؛ و اگر این سخن درست باشد می‌توان گفت معضلی که در مسأله تصادف نتیجه‌ای — و گونه‌های دیگر آن مثل تصادف شرایطی، علی و قوام‌بخش — با آن روبرویم همانی است که از قرن‌ها پیش در مسأله سنتی اراده آزاد مطرح بوده است. این مدعای نخست مایکل مور است که نگارنده تلاش کرد به طرق مختلف شواهدی به سود آن ارائه کند؛ اما مور مدعای دومی نیز دارد که مستقل از مدعای اول اوست و در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲. کنترل محدود و مسأله تضاد اخلاقی

مدعای دوم مور این است که اگر بپذیریم مسئولیت اخلاقی به کنترل محدود نیاز دارد مسأله تضاد اخلاقی اساساً مطرح نمی‌شود. مور معتقد است که نیگل درک درستی از نقش کنترل در ارزیابی‌های اخلاقی ما ندارد. برای آنکه ارزیابی اخلاقی شخص درست باشد لازم نیست او از کنترل فرآگیر بر همه عوامل شکل‌دهنده فعل برخوردار باشد. مور برای توضیح دیدگاه خود از مفهوم «علیت قریب»^۱ استفاده می‌کند.^۲ به نظر او، با ملاک قرار دادن علیت قریب می‌توان میان دو دسته از رویدادها تمایز قائل شد:

۱- رویدادهایی که به نحو غیرعادی از فعل فاعل نتیجه می‌شوند.

۲- رویدادهایی که به نحو متعارف از فعل فاعل نتیجه می‌شوند.

به نظر مور نظریه علیت قریب همچون آزمونی است که بر اساس آن می‌توان رویدادها را به رویدادهایی که به نحو متعارف محقق می‌شوند و رویدادهایی که به نحو غیرعادی محقق می‌شوند تقسیم کرد. مطابق نظریه علیت قریب، نتیجه یا زیان حاصل از فعل فاعل به لحاظ علی نباید آنقدر از فعل دور باشد که دیگر نتوان فاعل را مسئول

1. proximate causation

۲. مور دیدگاه خود را در خصوص مسئولیت کیفری مطرح می‌کند نه مسئولیت اخلاقی ولی با این پیش‌فرض که میزان مجازات کیفری باید با میزان سرزنش‌پذیری اخلاقی متناسب باشد، مسئله مسئولیت کیفری با مسئله تضاد اخلاقی پیوند می‌خورد. روشن است که هدف من در اینجا پرداختن به مسئله غامض چگونگی رابطه حقوق و اخلاق نیست. برخی معتقدند که هیچ استلزامی میان این دو حوزه وجود ندارد؛ یعنی به‌صرف این که قاتل موفق و قاتل ناموفق به یک اندازه به لحاظ اخلاقی سرزنش‌پذیر هستند، کافی نیست تا بگوییم آن‌ها باید به یک اندازه مجازات شوند. شاید ملاحظات دیگری در میان باشد که تفاوت مجازات‌های آن‌ها را به لحاظ اخلاقی موجه کند. برخی دیگر بر این باورند که اصل تناسب (proportionality) قادر است پل میان این دو گونه از مسئولیت‌پذیری باشد. اصل تناسب می‌گوید که مسئولیت حقوقی باید تفاوت‌های اخلاقی را لحاظ کند. اینوک دو قرائت از اصل تناسب ارائه می‌کند؛ قرائت قوی که می‌گوید تنها هنجار حاکم بر بحث مجازات کیفری، متناسب بودن آن با سرزنش‌پذیری اخلاق است؛ و قرائت ضعیف که می‌گوید متناسب بودن با اخلاق صرفاً یک هنجار حاکم بر مجازات کیفری است و ملاحظات دیگری هم می‌تواند در میان باشد (مثل بازدارندگی: deterrence). برای توضیحات بیشتر نک: (Enoch, D., 2010).

نتیجه دانست. در مواردی که رویداد حاصله به نحو متعارف از فعلِ فاعل نتیجه شده باشد دخیل بودنِ شانس هیچ خللی به مسئولیت اخلاقی او وارد نمی‌کند. خطای نیکل این است که در طرح مسأله تصادف اخلاقی از مفهوم «کنترل فراگیر» استفاده می‌کند زیرا گمان می‌کند که رابطه میان فعل و فاعل تنها زمانی متعارف (عادی) به شمار می‌آید که فاعل بر همه عوامل پدیدآورنده نتیجه^۰ کنترل داشته باشد. درحالی که به نظر مور، با معیار «علیت قریب» می‌توان نشان داد که معیار مسئولیت، عادی بودن رابطه‌ای است که میان نتیجه و فعل فاعل برقرار است. به این مثال‌ها دقت کنید (Hart and Honoré, 1959: 74-7):

(۱) فردی ته سیگارش را در بوته‌ها می‌اندازد. بوته‌ها آتش می‌گیرند. نسیم صبحگاهی که معمولاً در آن وقت سال در منطقه می‌وزد آتش را به سمت جنگل برده و جنگل آتش می‌گیرد. (اگر این نسیم صبحگاهی که معمولاً در آن وقت سال در منطقه می‌وزد نمی‌وزید آتش به جنگل سرایت نمی‌کرد.)

(۲) شرایط شبیه به وضعیت (۱) است به جز اینکه بادی که آتش را به سمت جنگل می‌برد یک نسیم معمولی نیست بلکه طوفانی است که معمولاً در آن وقت سال در منطقه نمی‌وزد. طوفان بوته‌ها را از ریشه درمی‌آورد، به سمت جنگل می‌برد و جنگل آتش می‌گیرد.

(۳) شرایط شبیه به وضعیت (۱) است به جز اینکه هیچ بادی در منطقه نمی‌وزد بلکه کسی که قصد خاموش کردن بوته‌ها را داشته به دلیل ناآزمودگی دچار حریق می‌شود، به سمت جنگل می‌دود و به این ترتیب جنگل نیز آتش می‌گیرد.

(۴) شرایط شبیه به وضعیت (۱) است به جز اینکه شخص دیگری که می‌بیند بوته‌ها در حال خاموش شدن است با ریختن مواد سوختی آتش را از بوته‌ها به جنگل هدایت می‌کند.

نکته مهمی که باید توجه داشت این است که «باد» در شرایط (۱)، «طوفان» در شرایط (۲)، حرکات ناشیانه آتش نشان ناآزموده در شرایط (۳) و عمل فرد متخلف دوم

در شرایط (۴)، هیچ کدام در کنترل شخص پرتابگر سیگار نیستند. اگر در فهم مسأله تصادف اخلاقی، کنترل فراگیر - یعنی دیدگاه نیگل - را ملاک قرار دهیم باید بپذیریم که همه این موارد مستلزم وجود تصادف اخلاقی هستند و بنابراین نباید در هیچ یک از این موارد پرتابگر سیگار را مسئول آتش سوزی بدانیم. در حالی که این نتیجه گیری برخلاف شهود است. به نظر مور، نظریه «علیت قریب» در این موارد بهتر عمل می کند. بر اساس آزمون علت قریب، پرتابگر سیگار در شرایط (۱) و (۳) مسئولیت بیشتری دارد در حالی که در شرایط (۲) و (۴) رابطه علی میان پرتابگر سیگار و آتش سوزی جنگل آن قدر تصادفی و نامتعارف است که نمی توان او را مسئول حادثه دانست. او نهایتاً برای اقدام به تخریب (و نه تخریب) و یا برای ایجاد خطر مسئول دانسته می شود.

این مثال ها نشان می دهد که موجه بودن سرزنش ارتباطی به معنای مورد نظر نیگل از کنترل ندارد بلکه به این برمی گردد که رابطه میان فعل فاعل و نتیجه آن به لحاظ علی یک رابطه متعارف و عادی است یا نه. برای روشن شدن مطلب به این مثال از مور توجه کنید (Moore, 1997: 215): راننده ای بی توجه به قوانین رانندگی با سرعت زیاد می راند. سرعت بالا باعث می شود کنترل ماشین از اختیار او خارج شده و در نهایت منجر به تصادف می شود. این واقعیت که ماشین از اختیار او خارج است و او نمی تواند ماشین را کنترل کند، مانع مسئولیت او نیست زیرا رویداد دوم (تصادف غیر کنترلی) به صورت متعارف از رویداد اول (غفلت در رانندگی) نتیجه شده است؛ اما فرض کنید که تصادف مذکور خسارت چندانی به بار نیاورده و تنها سبب پاره شدن لوله گاز ماشین می شود. در ادامه مسیر، راننده در حال رانندگی در اثر نشست گاز بی هوش می شود و با انحراف از مسیر اصلی به ماشین دیگری برخورد می کند که خسارت زیادی به بار می آورد. در اینجا برخلاف مورد قبل، می توان گفت که شانس دخیل است چرا که رابطه میان فعل راننده متخلف و خسارت به بار آمده رابطه ای سراسر نیست بلکه غیر معمول است. نکته ای که باید توجه داشت این است که چه این مثال و چه مثال های پیشین فقط از باب نمونه ذکر شده اند و خواننده می تواند با افزودن جزئیات بیشتر رابطه میان فعل راننده و نتیجه را

غیرعادی تر کند.

در بخش قبلی، به تقسیم‌بندی مایکل زیمرمن در خصوص کنترل محدود و کنترل فراگیر اشاره کردیم. آنجا گفتیم که شخص S بر رویداد e کنترل محدود دارد اگر بتواند باعث و یا مانع وقوع e شود؛ اما کنترل فراگیر مستلزم آن است که شخص S کنترل محدود بر تمام رویدادهایی داشته باشد که شرط وقوع رویداد e هستند. همچنین اشاره کردیم که به نظر مور کنترل محدود همان معنای همسازگرایانه کنترل است و کنترل فراگیر به معنای ناهمسازگرایانه اشاره دارد. ناهمسازگرایان معتقدند که باید همه شرایط پیشین یک رویداد تحت کنترل فاعل باشد تا میزانی از آزادی که مبنای مسئولیت اخلاقی است محقق شود. نقد مور به نیگل این است که او در صورت‌بندی مسأله تصادف اخلاقی مفهوم ناهمسازگرایانه کنترل (کنترل فراگیر) را مسلم فرض کرده است بدون آنکه دلیلی برای آن ذکر کند:

«نیگل باید بتواند استدلالی ارائه کند مبنی بر اینکه این مفهوم از کنترل [کنترل نامحدود] مبنای ارزیابی‌های اخلاقی ماست. من البته نمی‌دانم چنین استدلالی چگونه می‌تواند باشد ولی نیگل هم‌چنین استدلالی ارائه نمی‌کند. به گمانم تنها استدلال‌هایی که در اینجا می‌تواند وجود داشته باشد همان استدلال‌هایی است که ناهمسازگرایان در بحث اراده آزاد برای قرن‌ها مطرح کرده‌اند» (Moore, 1997: 217).

مور از منتقدان ناهمسازگرایی است و باور دارد که فهم متعارف چنین معنای رادیکالی از کنترل را مبنای عمل خود قرار نمی‌دهد. شرایط تحقق مسئولیت‌پذیری به نظر او شرایطی همسازگرایانه است؛ «وقتی که در معرض تهدید و فشار نباشیم و آگاهی به انتخابمان داشته باشیم از کنترل کافی برخورداریم. لذا اگر همسازگرایی را بپذیریم مسأله تصادف اخلاقی از اساس ناپدید می‌شود.» (Moore, 1997: 217). در چنین شرایطی اصلاً مسأله‌ای به نام تصادف اخلاقی مجال بروز و ظهور ندارد: «اگر معنای متعارف از کنترل و تصادف اخلاقی و حقوقی را مبنا قرار دهیم اصلاً مشکلی به نام تصادف اخلاقی وجود نخواهد داشت» (Moore, 1997: 218).

از سخنان مور چنین برمی آید که او صورت‌بندی نیگل را از اساس نادرست می‌داند به این دلیل که بر پیش‌فرضی نادرست بنا شده است. لذا برای فهم سخن مور لازم است صورت‌بندی جدیدی از مسأله تصادف اخلاقی ارائه شود. صورت‌بندی موردنظر را می‌توان در آثار زیرمن یافت. او با توجه به تمیزی که میان کنترل محدود و کنترل فراگیر قائل می‌شود دو صورت‌بندی متفاوت از مسأله تصادف اخلاقی ارائه می‌کند:^۱

استدلال الف)

۱-الف) شخص S مسئول اخلاقی رویداد e است تنها اگر S کنترل محدود بر e داشته باشد.

۲-الف) هیچ رویدادی مثل e وجود ندارد که شخصی مثل S بر آن کنترل محدود داشته باشد.

۳- پس هیچ رویدادی مثل e وجود ندارد که شخص S مسئول اخلاقی وقوع آن باشد.

استدلال ب)

۱-ب) شخص S مسئول اخلاقی رویداد e است تنها اگر S کنترل فراگیر بر e داشته باشد.

۲-ب) هیچ رویدادی مثل e وجود ندارد که شخصی مثل S بر آن کنترل فراگیر داشته باشد.

۳- پس هیچ رویدادی مثل e وجود ندارد که شخص S مسئول اخلاقی وقوع آن باشد.

فرض کنید R رابطه‌ای است که باید میان S و e برقرار باشد تا بگوییم S بر e کنترل دارد. مور معتقد است که اگر R به نحو ناهمساز گرایانه فهمیده شود دیگر هیچ کس نسبت به هیچ چیز کنترل نخواهد داشت؛ اما اگر معنایی همساز گرایانه از R مبنا

۱. این صورت‌بندی از این منبع است: (Zimmerman, 1993, 220).

قرا گیرد دیگر تعارضی میان اصل کنترل و ابتنای اخلاق بر نتایج وجود نخواهد داشت. من نسبت به فعل خودم کنترل محدود دارم زیرا فعل من به مثابه یک رویداد معلول زنجیره‌ای از رویدادهای پیشین پیوسته است که هیچ کدام تحت کنترل من نیستند. به بیان دقیق‌تر، هیچ رویدادی وجود ندارد که یک موجود محدود (مثل انسان) بر آن کنترل فراگیر داشته باشد. پس می‌توان گفت که مور مقدمه ۲-الف در استدلال الف را نادرست می‌داند زیرا در شرایط متعارف رویدادهای زیادی وجود دارد که من می‌توانم مانع تحقق یا باعث تحققشان شوم. ولی مقدمه ۲-ب در استدلال ب درست است زیرا رویداد به دنیا آمدن من تحت کنترل محدود من نیست و نیز از آنجا که داشتن کنترل فراگیر بر رویدادها مستلزم داشتن کنترل محدود بر آنهاست (مطابق تعریف زیمرمن) پس من نمی‌توانم نسبت به هیچ رویدادی کنترل نامحدود داشته باشم؛ اما استدلال ب همچنان نادرست است و نادرستی آن به دلیل نادرستی مقدمه ۱-ب است زیرا مسئولیت اخلاقی نسبت به یک رویداد نیازمند به کنترل رویدادهای سازنده آن در زنجیره علی مؤلّد آن عمل (کنترل نامحدود) نیست. این همان مدعایی است که زیمرمن نیز به آن اشاره می‌کند:

اگر (الف) F بودن کافی باشد برای اثبات مرتبه‌ای از مسئولیت اخلاقی نسبت به X
 آنگاه اگر (ب) F بودن S درگرو این باشد که p صادق باشد و (ج) صادق بودن
 p از کنترل S بیرون باشد، آنگاه (د) S نسبت به X مراتبی از مسئولیت اخلاقی
 برخوردار است (Zimmerman, 2002: note 33).

راننده‌ای که کودکی را زیر کرده به یاد آورید. رویداد «پریدن کودک به وسط خیابان» (رویداد الف) یکی از رویدادهایی است که پیش از رویداد «تصادف» (رویداد ب) رخ داده و از علل محقق کننده آن به شمار می‌آید و راننده هیچ کنترلی بر رویداد الف ندارد. اگر مسئولیت نسبت به رویداد ب به کنترل فراگیر نیاز داشته باشد پس باید گفت که حادثه پیش آمده در کنترل راننده نیست. همین سخن در مورد مثال‌های دیگر نیگل نیز صدق می‌کند؛ برای نمونه در مثال قاتل احتمالی (ناموفق)، او هیچ کنترلی بر وزش باد یا رویدادهای دیگر که مسیر گلوله را تغییر می‌دهد ندارد؛ بنابراین رویداد محقق شده در کنترل او — به معنای نامحدود — نیست. مهاجر آلمانی نیز نسبت به تغییر

رژیم در کشور آلمان هیچ کنترلی ندارد. در همه این مثال‌ها آن چیزی که ارزیابی‌های اخلاقی را با مشکل مواجه می‌کند نبود کنترل نامحدود است.^۱ اما همسازگرایان معتقدند که انسان‌ها در مقام عمل چنین معنایی از کنترل را مبنای قضاوت‌های اخلاقی خود قرار نمی‌دهند. این که من مسئول به دنیا آمدنم نیستم توجیه‌گر اعمال نادرست کنونی‌ام نیست. به دیگر سخن، در چارچوب همسازگرایی حتی می‌توان پذیرفت که چیزی به نام تصادف اخلاقی وجود دارد ولی نکته مهم این است که معضلی به نام تصادف اخلاقی وجود ندارد چرا که وجود آن تأثیری در ارزیابی‌های اخلاقی ندارد. می‌توان گفت شخص S شانس آورد که با استعداد نوازندگی به دنیا آمد زیرا ما نسبت به اینکه با چه ویژگی‌هایی پا به دنیا می‌گذاریم مسئول نیستیم. با وجود این، نمی‌توان گفت که این شانس است که S قطعه‌ای به آن دشواری را زیبا می‌نوازد. او نمی‌توانست باعث یا مانع مستعد به دنیا آمدن خود شود ولی می‌توانست باعث یا مانع زیبا نواختن یک قطعه دشوار موسیقی شود. اگر این سخن درست باشد می‌توان گفت که مسئولیت اخلاقی S₁ و S₂ در قبال رویداد X یکسان است هر چند که تفاوت‌هایی میان آن‌ها باشد که بیرون از کنترلشان است. یا به‌طور خلاصه می‌توان شخص را برای اموری که بیرون از کنترل اوست مورد ارزیابی اخلاقی قرار داد. رویداد اتفاقی پریدن کودک به وسط خیابان تأثیری در وضعیت اخلاقی راننده ایجاد نمی‌کند. صورت‌بندی مسئله تصادف اخلاقی بر اساس کنترل فراگیر می‌تواند به این نتیجه بیانجامد که هیچ‌کس به لحاظ اخلاقی مسئول نیست؛ اما صورت‌بندی مسئله بر اساس کنترل محدود صرفاً می‌گوید که اگر S₁ را مورد

۱. همچنین نیگل در «نگریستن از ناکجا» معنایی از آزادی ارائه می‌دهد که تأیید می‌کند او معنایی ناهمسازگرایانه از کنترل در ذهن دارد: «برای آنکه به معنای واقعی آزاد باشیم، اعمالمان باید برآمده از نظرگاهی کاملاً بیرون از ما باشد، همه چیز از جمله اصولی که بر اساس آن‌ها انتخاب می‌کنیم، به انتخاب خودمان باشد، اصطلاحاً باید خودمان را از هیچ خلق کنیم» (Nagel, 1986: 118). و در ادامه نیز می‌گوید: «خواسته ما صرفاً این نیست که بر اساس شرایط آنچه می‌خواهیم را عملی کنیم بلکه این هم هست که تا بیشترین حد ممکن، آنچه می‌خواهیم باشیم [...] خواسته‌مان این است که قادر باشیم شخصیت و انگیزه‌هایمان را آن گونه که باید باشند اراده کنیم نه اینکه وقتی به خودمان نگاه می‌کنیم احساس کنیم که آن‌ها صرفاً بر ما تحمیل شده‌اند» (ibid: 136).

ارزیابی قرار دادیم، S_2 را نیز می‌توانیم به همان اندازه مورد ارزیابی اخلاقی قرار دهیم. این همان نتیجه‌ای است که مور پذیرفته است.

۳. همساز گرایی می‌تواند به معضل تصادف پاسخ دهد؟

در بخش پیشین ضمن تفکیک میان کنترل محدود و کنترل فراگیر گفته شد که از دیدگاه مور اگر مبنای مسئولیت اخلاقی کنترل محدود باشد مسأله تصادف اخلاقی اساساً مطرح نمی‌شود. تفکیک کنترل محدود و فراگیر تقسیم‌بندی مایکل زیمرمن است. به نظر مور کنترل محدود همان معنای همساز گرایانه کنترل است و کنترل فراگیر به معنای ناهمساز گرایانه اشاره دارد. شرایط تحقق مسئولیت‌پذیری به نظر او شرایطی همساز گرایانه است و در چنین شرایطی اصلاً مسأله‌ای به نام تصادف اخلاقی مجال بروز و ظهور ندارد.

معمولاً همساز گرایان مسأله تصادف اخلاقی را معضلی بر ضد اختیار گرایی می‌دانند و خود را از این اشکال مبرا می‌دانند. بی‌اعتنایی همساز گرایی به مسأله تصادف ریشه در اختلاف متافیزیکی همساز گرایان و اختیار گرایان در باب شرایط عمل آزاد دارد. همساز گرا معتقد است که اختیار گرا به دلیل نیاز به عدم تعیین^۱ در فرآیند شکل‌گیری عمل آزاد، قادر نخواهد بود تبیینی رویارونشان^۲ از رویداد عمل ارائه کند. تبیین‌های رویارونشان ساختاری این‌گونه دارند: « C علّت E است و نه E^* ». فرض کنید که رویداد E عبارت باشد از «بلند کردن دست قاضی» و رویداد E^* عبارت باشد از «پایین ماندن دست قاضی». برای داشتن یک تبیین رویارونشان باید علّت C نسبت به E تبیین کند که چرا E روی داده است و E^* روی نداده است؛ اما اگر آن‌گونه که اختیار گرایی معتقد است علّت C نسبت به E آن را متعین نکرده باشد، حتی اگر (مسامحتاً) بپذیریم که علّت C نسبت به E تبیین‌گر روی دادن E باشد، تبیین‌گر این نمی‌تواند باشد که چرا E^* روی نداده است؛ و این برای مسأله معقولیت در دسرساز است چرا که در نبود

1. indeterminism

2. contrastive explanations

تیین‌های رویارونشان معضل شانس دوباره ظهور می‌کند. وجود عدم تعین در فرآیند علی‌منتهی به عمل سبب می‌شود که هیچ‌کدام از رویدادهای ذهنی فاعل نتوانند تییین کنند که چرا این عمل خاص - و نه آن دیگری - انجام شده است، درحالی‌که آن عمل دیگر نیز به لحاظ علی امکان وقوع داشت.

همسازگرایان خود را با این مشکل روبرو نمی‌دانند. از آنجا که در این دیدگاه، آزادی و ضرورت جمع‌پذیر است لذا بی‌آنکه نیازی به وجود عدم تعین باشد، آن‌ها خود را قادر به ارائه تییین از چرایی وقوع این فعل خاص می‌دانند؛ اما واقعاً چنین است؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است بدانیم که فیلسوفان معاصر میان دو گونه تصادف - تصادف قریب^۱ و تصادف قوام‌بخش - تفکیک قائل می‌شوند. به نظر می‌رسد هر دوی آن‌ها برای همسازگرایی مشکل‌ساز است. به معنای تصادف قوام‌بخش در بخش ۲ مقاله اشاره شد. تصادف قوام‌بخش به گذشته فاعل مربوط است و در لحظه انجام عمل پدید نمی‌آید. این معنای تصادف شبیه به آن چیزی است که میل «تصادف دترمینیستی بعید»^۲ می‌نامد (Mele, 2006: 77). در مقابل، تصادف قریب تصادفی است که در لحظه انجام عمل آزاد یا نزدیک به لحظه انجام عمل حاضر است. عوامل زیادی در لحظه انجام عمل آزاد حضور دارند که فاعل بر بسیاری از آن‌ها کنترل ندارد. هم تصادف قریب و هم تصادف قوام‌بخش برای همسازگرایی مشکل‌زا است.

برای روشن شدن بحث، لازم است اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم به دیدگاه آلفرد میل (Mele, 2006: 12) در خصوص عمل آزاد. میل به قرائتی از اختیارگرایی معتقد است که به اختیارگرایی فروتنانه^۳ مشهور است. مطابق این دیدگاه، عدم تعین می‌تواند در تأملات^۴ فاعل وجود داشته باشد. او به خطوراتی اشاره می‌کند که در لحظه انجام عمل (یا لحظه نزدیک به عمل: در لحظه تأمل) به ذهن فاعل وارد می‌شود. ما نسبت به اینکه کدام دسته از خطورات به ذهنمان وارد می‌شود کنترلی نداریم. این که کدام دسته از

-
1. present luck
 2. remote deterministic luck
 3. modest libertarianism
 4. deliberations

ملاحظات برای ما مطرح می‌شود در بسیاری از مواقع می‌تواند به عواملی – مثل وضعیت و حالت ما در لحظه انجام عمل – بستگی داشته باشد که از کنترل ما بیرون است. البته میل در نهایت معتقد است که این خطورات تصادفی (به معنای تصادف قریب) آن اندازه مهم^۱ نیستند که آزادی ما را به خطر بیندازند. این‌ها صرفاً ورودی‌های تأملات ما هستند و در بهترین حالت تأثیری غیرمستقیم در تصمیم‌های فرد ایفا می‌کنند. فاعل باوجود اینکه کنترلی بر این ورودی‌ها ندارد اما می‌تواند واکنش مناسب به آن‌ها نشان دهد.

نیل لوی (Levy, 2011: 91) معتقد است که اختیارگرایی میل هیچ کدام از دو شرط مطلوب اختیارگرایان – یعنی امکان‌های بدیل^۲ و منشأ نهایی بودن^۳ – را برآورده نمی‌کند. میل البته به شرط امکان‌های بدیل اهمیتی نمی‌دهد اما تلاش می‌کند شرط دوم – منشأ نهایی فاعل – را برآورده کند؛ یعنی به نظر او همین که فاعل منشأ نهایی انجام عمل باشد مختار به شمار می‌آید. دیدگاه میل از این حیث که خود را بی‌نیاز از شرط امکان‌های بدیل می‌داند رویکردی همسازگرایانه دارد. حال سؤال اینجاست؛ آیا رویکرد همسازگرایانه او قادر است معضل تصادف را حل کند؟ به دیگر سخن، آیا بیشتر این ملاحظات^۴ غیر مهم – یا به بیان میل، غیر قاطع^۴ – هستند؟

در ادامه خواهیم گفت که چنین نیست. فرض کنید که علی میان دو پیشنهاد شغلی مردد است. پیشنهاد اول برای او جذابیت بیشتری دارد تا پیشنهاد دوم اما او نگران است که اگر این پیشنهاد را بپذیرد در دفتر کار خود با یک همکار مغرور و پرافاده روبرو شود (مثال از: Levy, 2011: 92). اگر در لحظه تأمل به ذهن علی خطور می‌کرد که غرور همکار احتمالی از خجالتی بودن او ناشی می‌شده نه چیز دیگر، حتماً پیشنهاد اول را می‌پذیرفت؛ اما فرض کنید که چنین فکری به ذهن او خطور نکرد و او پیشنهاد دوم را پذیرفت. آیا می‌توان گفت که ورود این فکر احتمالی به ذهن او یک ورودی غیر مهم و بی‌تأثیر است؟ درست است که در لحظه انتخاب، او کنترلی ندارد که این فکر به ذهنش

-
1. significant
 2. Alternative possibilities
 3. Sourcehood
 4. non- decisive

خطور کند یا نه ولی خطور کردن یا خطور نکردن این فکر به ذهن او بر انتخاب او تأثیرگذار است. اگر یک امر تصادفی در لحظه انتخاب تا این اندازه مهم باشد که تصمیم فرد را تغییر دهد، باید پذیرفت که تصادف در انتخاب‌های ما دخیل است. این یعنی همسازگرایان نیز با معضل تصادف قریب مواجه‌اند. به‌صرف اینکه بتوان تبیینی رویارونشان از وقوع عمل ارائه کرد تضمین نمی‌کند که فاعل از کنترل موردنیاز برای آزاد بودن برخوردار باشد. در مثال بالا می‌توان مشاهده کرد که چگونه تصادف در تبیین‌های رویارونشان نقش ایفا می‌کند.

حتی اگر مشکل تصادف قریب را کنار بگذاریم، تصادف قوام‌بخش نیز می‌تواند برای تبیین‌های همسازگرایانه از عمل آزاد مشکل‌ساز باشد. در تعریف تصادف قوام‌بخش این‌گونه گفته شد که گاهی ویژگی‌های اخلاقی شخص که مبنایی ارزیابی‌های او قرار می‌گیرد ناخواسته بر او تحمیل شده‌اند - مثلاً از طریق تربیت والدین یا وارثت و ... بی‌تردید این شکل از تصادف همسازگرایان را با مشکل مواجه می‌کند. نقدهای اسمیلانسکی به همسازگرایان در همین راستا مطرح شده‌اند. کنترل همسازگرایانه برای توجیه مفاهیم اخلاقی - از جمله مسئولیت‌پذیری اخلاقی - کافی نیست؛ یعنی با توجه به این مقدار از کنترل نمی‌توان کسی را مسئول نهایی اعمالش دانست (Smilansky, 2001: 75-76). تنها زمانی می‌توان مسئولیت یک عمل را متوجه فاعل دانست که اولاً عمل معلول شخصیت فاعل باشد و ثانیاً شخصیت فاعل نیز در نتیجه انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود فرد شکل گرفته باشد - یعنی تحت کنترل نهایی فاعل باشد. همسازگرایان می‌توان برآورده کردن این دو شرط را ندارد. این ناتوانی به دلیل وجود تصادف‌های دترمینیستی بعید است. در شرایط همسازگرایانه، اعمال ما در نهایت محصول عواملی هستند که بیرون از کنترل ما قرار دارند. تبیین‌های رویارونشان نیز صرفاً می‌توانند بگویند که چرا فرد در شرایط خاص تصمیم الف را گرفت (با فرض اینکه مشکل تصادف قریب حل شده باشد)؛ اما این تبیین‌ها خودشان در بستری تصادفی شکل می‌گیرند؛ یعنی اگر پرسش از چرایی

وقوع یک رویداد را کمی به عقب‌تر ببریم این تبیین‌ها قادر به پاسخگویی نخواهند بود. به دیگر سخن، حتی اگر شرط امکان‌های بدیل را کنار بگذاریم (آن‌گونه که مطلوب همسازگرایان است) و صرفاً بر منشأ بودگی فاعل تأکید کنیم، با وجود تضاد قوام‌بخش، باز هم نمی‌توان گفت که فاعل منشأ نهایی تصمیم‌ها و انتخاب‌های خود است. مسأله این نیست که تبیین‌های رویارو نشان نمی‌توانند همسازگرایی را از مشکل تضاد برهانند، مسأله این است که تبیین‌های همسازگرایانه خود با دو مشکل مهم - یعنی تضاد قریب و تضاد قوام‌بخش - مواجه‌اند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا پاسخ مایکل مور به مسأله تضاد اخلاقی در قالب دو مدعای اصلی از هم تفکیک و صورت‌بندی شود چراکه به نظر نگارنده این دو مدعا مستقل از هم بوده و قبول هر کدام از آن‌ها مستلزم قبول دیگری نیست. مدعای نخست مور مبنی بر اینکه مسأله تضاد اخلاقی قابل تحویل به مسأله اراده آزاد است، در بخش ۱ مقاله مورد بررسی قرار گرفت. مور معتقد است که مسأله تضاد اخلاقی مسأله جدیدی در تاریخ فلسفه نیست. برای روشن شدن مدعای مور، در این بخش گفته شد که دست کم سه راه برای فهم مسأله تضاد اخلاقی وجود دارد چراکه فیلسوفان مفهوم شانس را به سه طریق تعریف کرده‌اند؛ فهم احتمالاتی از مفهوم شانس، فهم موجهاتی از مفهوم شانس و فهم شانس بر اساس مفهوم کنترل. مور -همچون خود نیگل- مسأله تضاد اخلاقی را در بستر مفهوم کنترل می‌فهمد. بدین ترتیب، می‌توان اولاً نقطه‌ای مشترک برای فهم انواع چهارگانه تضاد در نظر گرفت و ثانیاً از همان راهکارهایی برای حل مسأله سود جست که در مسأله اراده آزاد مطرح بوده و هستند. در واقع، این مدعا می‌گوید که مسأله تضاد اخلاقی چگونه باید فهمیده شود. نگارنده نیز در این بخش با مور هم‌نظر است که بهترین راه برای فهم مسأله تضاد اخلاقی از مسیر اصل کنترل می‌گذرد. مخالفان این دیدگاه برای نشان دادن ناکارآمدی اصل کنترل در فهم مسأله تضاد اخلاقی به مثال‌هایی متوسل می‌شوند - مثال‌هایی از قبیل میزان ثابت گرانشی

که در بخش ۱ بیان شد- که مسأله را از جایگاه اصلی خود منحرف می‌کند. اگر اصل کنترل به ساحت اخلاق - و حوزه‌های مرتبط مثل حقوق - محدود شود آنگاه می‌توان گفت که در اصل کنترل چیزی مفروض است که از آن به «شأنیت» تعبیر می‌کنیم. به این معنا که اصل کنترل صرفاً در خصوص رویدادهایی کار می‌کند که شأنیت این را دارند که تحت کنترل ما قرار گیرند. به بیان منطقی ارسطویی، با در نظر گرفتن این معیار، تقابل میان امر کنترلی و غیرکنترلی از مقوله ملکه و عدم ملکه خواهد بود. نگارنده البته می‌پذیرد که نظریه‌ای روشن در خصوص اینکه ملاک شأنیت چیست در ذهن ندارد و چه بسا هر گونه تلاش برای صورت‌بندی نظری و دقیق آن با مشکل دور مواجه شود؛ اما شهودات ما می‌توانند به نحو موجه نشان دهند که نمونه‌هایی از قبیل «میزان ثابت گرانشی» یا «طلوع و غروب خورشید» هیچ‌یک شأنیت این را ندارند که اصل کنترل در خصوص آن‌ها جاری شود و به همین دلیل نمی‌توان از آن‌ها به مثابه ردیه‌ای بر اصل کنترل استفاده کرد. غیرکنترلی بودن میزان ثابت گرانشی - دستکم به معنایی مربوط و سراسر - هیچ خللی در اخلاق ایجاد نمی‌کند و امری غیر مرتبط با اخلاق^۱ به شمار می‌آید؛ اما کنترلی یا غیرکنترلی بودن افعال من مستقیماً به حوزه اخلاق مربوط می‌شود؛ بنابراین، رویداد فعل از آن دسته رویدادهایی است که اصل کنترل بر آن جاری می‌شود. اگر این سخن درست باشد، باید گفت که فهم مسأله تضادف اخلاقی بر اساس مفهوم کنترل بهترین راه فهم مسأله است. مسأله تضادف اخلاقی این است که اموری که از کنترل شخص بیرون‌اند می‌توانند در تعیین وضعیت اخلاقی او نقش ایفا کنند یا نه. این صورت‌بندی از مسأله ما را به میانه بحث از اراده آزاد می‌کشاند. البته همپوشانی این دو مسأله به این معنا نیست که مسأله اراده آزاد همان مسأله تضادف اخلاقی است بلکه به این معناست که اصل کنترل در هر دو مسأله نقش کلیدی ایفا می‌کنند. (با این پیش‌فرض که اخلاق مبتنی بر اختیار است.)

همپوشانی این دو مسأله به این معنا هم نیست که فهم مسأله تضادف اخلاقی بر

اساس اصل کنترل راه حل روشنی پیش پای ما قرار می دهد. لذا نگارنده با مدعای دوم مور - که در بخش ۲ مقاله صورت بندی شد - موافق نیست. مور مدعی است که با پذیرش معنایی همساز گرایانه از کنترل می توان پاسخی درخور به مسأله تضاد اخلاقی فراهم کرد. به نظر او اگر اصل کنترل را همساز گرایانه (به بیان زیمرمن، کنترل محدود) بفهمیم مسأله تضاد اخلاقی منحل می شود نه به این معنا که چیزی به نام تضاد وجود ندارد بلکه به این معنا که این عوامل تضاد فی تأثیری در ارزیابی های اخلاقی ما ندارند. به نظر نگارنده ملاک «شأنیت» تنها قادر است مواردی - مثل میزان ثابت گرانشی - را حکما از بحث خارج کند اما در خصوص افعال^۱ قادر به حل و فصل مسأله نیست و این مسأله همچنان بحث برانگیز باقی می ماند. در بخش ۳ به این مسأله اشاره شد که معضل تضاد برای همساز گرایان نیز در دسرساز است. علاوه بر اینکه تعیین معنای توانایی (معنای نا/همساز گرایانه) و اینکه چه اموری شأنیت این را دارند که اصل کنترل بر آنها جاری شود از دشوارترین مباحث در متافیزیک اخلاق است.^۱ برای مثال، این که واژه «توانستن» در بستر مفهوم «علیت» چگونه باید فهمیده شود، همچنان مسأله ای حل نشده در میان همساز گرایان و ناهمساز گرایان است. نگارنده گمان نمی کند که همساز گرایی بتواند از پس مسأله تضاد اخلاقی برآید، کمابیش به همان دلایلی که در مسأله اراده آزاد نمی تواند از پس مشکلات برآید. علاوه بر اینکه مبنا قرار دادن معنای همساز گرایانه کنترل لوازمی دارد که مورد قبول بسیاری نیست؛ از جمله اینکه در مثال «آلمانی های معاصر نازی»، مهاجر به آرژانتین باید به اندازه یک طرفدار نازیسم مسئولیت اخلاقی داشته باشد و این چیزی نیست که مورد قبول بسیاری باشد. به همین دلیل معتقدم که مدعای دوم مور مبنی بر اینکه فهم مسأله تضاد اخلاقی بر اساس کنترل همساز گرایانه (کنترل محدود) به حل آن می انجامد، راه حل مناسبی نیست.

۱. من در مقاله دیگری به این مسئله پرداخته ام و در اینجا قصد ندارم به آن بازگردم. (نک: علیزاده، بهرام: ۱۳۹۷).

منابع

- هیلز، استیون. «بررسی دلایل نادرستی نظریه‌های شانس»، ترجمه؛ علیرضا رضایت، *اطلاعات حکمت و معرفت* (سال ۱۲، شماره ۱۲)، ۳۶-۴۲.
- علیزاده، بهرام. (۱۳۹۷). «مفهوم توانایی و راهکار شرطی مور»، *نقد و نظر*، ۲۳ (۱). ۷۵-۹۶.
- Enoch, D. (2010). “Moral Luck and the Law”, *Philosophy Compass* 5/1: 42–54.
- Greco, J. (1995) “A Second Paradox Concerning Responsibility and Luck.” *Meta philosophy*. 26, 81-96.
- Hales, Steven. (2014). Why every theory of Luck is Wrong, *Nous*, 50. 3.
- Hart, HLA, and Honoré, Tony, (1959). *Causation in the Law* (Oxford: Clarendon Press).
- Kant, Immanuel, 1784 [1998], *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, M. Gregor (ed. and transl.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Levy, N. (2011). *Hard luck: How luck undermines free will and moral responsibility*. Oxford: Oxford University Press.
- Mele, A. 2006. *Free Will and Luck*. New York: Oxford University Press.
- Moore, Michael. (1994) “The Independent Moral Significance of Wrongdoing”, *Journal of Contemporary Legal Issues*, 5, 1-45.
- Moore, Michael. 1997, *Placing Blame: A Theory of the Criminal Law*, Oxford: Clarendon Press, especially chapter 5.
- Moore, Michael. 2009, *Causation and Responsibility: An Essay in Law, Morals, and Metaphysics*, Oxford: Oxford University Press.
- Nagel, T. (1979). ‘Moral Luck’, *Mortal Questions* (pp. 24–38). Cambridge: Cambridge University Press.
- Nagel, T. (1986). *The View from Nowhere*, New York: Oxford University Press.

- Pritchard, D. (2005). *Epistemic luck*. Oxford: Oxford University Press.
- Pritchard, D. (2012). Anti-luck virtue epistemology. *The Journal of Philosophy*, 109 (3), 247–279.
- Rescher, N. (1995). *Luck: The brilliant randomness of everyday life*. New York: Farrar Straus Giroux.
- Smilansky, S. (2000). *Free Will and Illusion*. New York: Oxford University Press.
- Schmidt, Thomas. (2013). “How to Understand the Problem of Moral Luck”, in: *Causation and Responsibility: Critical Essays*, B. Kahmen/M. Stepanians (eds.), Berlin/New York: de Gruyter 2013, 299-310.
- Williams, Bernard. (1981). ‘*Moral Luck*’, in *Moral Luck*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Zimmerman, M. J. (1993) "Luck and Moral Responsibility." *Moral Luck*. Daniel Statman" (Ed.). State University of New York Press, Albany, New York, 217-233